



مادام یلنا آودیسیان و فعالیت‌های هنری او

هویس

دوهفته‌نامه
اجتماعی فرهنگی

شماره ۱۰۴، ۱۹ مرداد ۱۳۹۰
سال پنجم



چپ‌دستی چیست؟

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
لئون آهارونیان

دبیر تحریریه: روبرت صافاریان

شورای نویسندگان:

کارمن آذریان

لیا خاچکیان

گارون سرکیسیان

آرمینه ملیک ایسرائلیان

مدیر هنری: لیا خاچکیان

ویراستار بخش فارسی: نسیم نجفی

وب سایت: کاجیک صافاریان

ورزش: آرمان استپانیان

اشتراک: کاترین یعقوبی

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، بین

ولی عصر و فلسطین، شماره ۱۰۴۸

تلفن: ۶۶۴۹۵۱۸۰

۶۶۴۹۲۶۹۳

تله-فاکس: ۶۶۴۹۵۲۰۸

نشانی وبسایت:

www.hooys.com

وبسایت فارسی:

<http://farsi.hooys.com>

پست الکترونیکی:

hooys@inbox.com

در این شماره

- | | |
|----|---|
| ۲ | در صفحات ارمنی این شماره |
| ۴ | ژیرایر لیباریدیان: مرز ارمنستان و ترکیه هرگز باز نبوده است |
| | گئورگ استامبولتسیان |
| ۶ | زندگی فرهنگی ارمنیان باکو |
| ۷ | نگاهی به کتاب یک روز مانده به عید پاک |
| | روبرت صافاریان |
| ۸ | دو افسانه از کتاب قصه‌ها و افسانه‌های ارمنی به ترجمه آندرانیک خچومیان |
| ۱۰ | کانون هنر کافسجیان در قلب کاسکاد |
| | ر.ص. |
| ۱۱ | موسیقی در خانواده پانوسیان |
| | هویک میناسیان |
| ۱۲ | از شاگردان مادام یلنا بوده ... ؟ |
| | لیا خاچکیان |

بخش ارمنی

- | | |
|---|-------------------------------------|
| ۲ | جامعه ارامنه ایران |
| ۳ | تنها نسخه کتاب تومانیان |
| ۴ | لحظه سرنوشت‌ساز در تاریخ مردم ارمنی |
| | ژیرایر لیباریدیان |

چپ‌دستی چیست؟

- | | |
|----|--|
| ۶ | دیدگاه‌های تروریست نروژی، از جمله درباره ارمنستان و ارامنه |
| ۱۰ | وقتی قانونگذار، مجری و قاضی یکی است: |
| | مسائل بحث‌برانگیز در کارنامه شورای خلیفه‌گری اصفهان |
| | هراج میرزاخانیا |
| ۱۸ | راوی داستان‌های اندوهناک: کازانو ایشیگورو |
| | شانت باقرامیان |
| ۲۰ | شبکه‌های اجتماعی و وبلاگ‌نویسی در انتخابات آینده ارمنستان |
| | گایانه مگردچیان |
| ۲۱ | استرس می‌تواند به فلج بیانجامد |
| ۲۳ | اهمیت زاویه دید |
| ۲۴ | ورزش |
| | آرمان استپانیان |
| ۲۷ | سرگرمی |

گوشه‌هایی از آنچه در صفحات ارمنی این شماره هویس آمده است



مهاجران مسلمان بوده است. او در مانیفست خود که در اینترنت منتشر شده است، دیدگاه‌های خود را بیان کرده است. او مناقشات دنیای امروز میان مهاجران مسلمان به اروپا و بخشی از جمعیت بومی این کشورها را ادامه جنگ‌های صلیبی و جنگ بین مسلمانان و مسیحیان می‌داند.

بهرینگ در نوشته‌های خود بارها به وضعیت مسیحیان در امپراتوری عثمانی و کشتار مسیحیان توسط سلطان‌های عثمانی اشاره کرده و قتل عام ارمنه را از جمله این کشتارها دانسته است. در نوشته‌های او اشاره‌هایی هم به مسأله قره‌باغ وجود دارد.

لیباریدیان درباره مشکلات ارمنستان

لحظه سرنوشت‌ساز در تاریخ مردم ارمنی. این عنوان مقاله مفصلی است به قلم ژیرایر لیباریدیان، مشاور ارشد لئون ترپتروسیان در دوران ریاست جمهوری وی. (برای اطلاعات بیشتر درباره لیباریدیان به ص ۴ بخش فارسی همین شماره مراجعه کنید). او در این مقاله مهم‌ترین مسئله و بزرگترین تهدید برای جمهوری ارمنستان را مهاجرت می‌داند، خالی شدن کشور از سکنه که آن را در برابر انواع فشارها و تهاجمات خارجی آسیب‌پذیر می‌سازد. لیباریدیان در بخشی از مقاله خود می‌نویسد:

مالی با ناکامی روبه‌رو شده است.

در پایان نویسنده می‌پرسد مسئول این وضعیت کیست؟ نمایندگان مجمع نمایندگان که اکثریت‌شان بدون توجه به انتقادات وارد به پیشنهادات کورکورانه آن‌ها تصویب می‌کنند؟ بازرسان این مجمع که گزارش‌های جامع ارائه نمی‌کنند؟ اعضای شورای خلیفه‌گری که از طرف حزب برگزیده می‌شوند؟ یا خود حزب که به هیچ ارگان و هیچ قانونگذاری پاسخگو نیست؟

پاسخ نویسنده این است که مسئول این اوضاع کمیته منطقه‌ای حزب دانشکوتیون است که یک تنه نقش قانونگذار، مجری و قاضی را بازی می‌کند.

تروریست نروژی درباره ارمنستان و ارمنه

روز ۲۲ جولای (۳۱ تیر) اسلو پایتخت نروژ، از آرام‌ترین کشورهای جهان، شاهد یکی از هولناک‌ترین عملیات تروریستی اروپا بود. مرد جوانی به نام آندرس بهرینگ برویک با انفجار یک ساختمان دولتی که هفت قربانی گرفت و با به رگبار بستن و کشتن بیش از هفتاد کودک در یک اردوی دانش‌آموزی در نزدیکی پایتخت، طراح و مجری این طرح جنایتکارانه بود. انگیزه بهرینگ در این کار آن طور که از عنوان جزوه ۱۵۰۰ صفحه‌ای‌اش بر می‌آید نجات اروپا از دست

مسائل بحث‌برانگیز در کارنامه شورای خلیفه‌گری اصفهان

بعد از ورود بلشویک‌ها به ارمنستان در سال ۱۹۲۰ و سقوط جمهوری اول ارمنستان، سران حزب حاکم دانشکوتیون ناچار از کشور گریختند. در کنگره سال ۱۹۲۳ این حزب در وین، تصمیمی به این شرح اتخاذ شد: به دست گرفتن رهبری جوامع ارمنی در تبعید به هر قیمت و با تمام امکانات. هراچ میرزاخانیان، نویسنده مقاله مفصل "وقتی قانونگذار، مجری و قاضی یکی است" که در این شماره هویس چاپ شده است، می‌نویسد که بعد از این کنگره ارگان‌های محلی این حزب به بهترین نحو این تصمیم را به مرحله اجرا گذاشتند و بخصوص در ایران به کمک حکومت وقت به خوبی از عهده این کار برآمدند. جدا شدن خلیفه‌گری‌های سه‌گانه ایران از کلیسای اجمیادزین ارمنستان و پیوستن آن‌ها به حوزه کلیلیکبه که تحت سیطره حزب است، گام مهمی در این روند بود. تا امروز نیز نمایندگان این حزب با به دست گرفتن هدایت ارگان‌های ارمنه و بخصوص شورای خلیفه‌گری، امکانات عمومی ارمنه ایران را در اختیار انجمن‌ها و افراد مورد اعتماد و وابسته به خود می‌گذارند.

اما موضوع اصلی این مقاله اوضاع خلیفه‌گری اصفهان است. در این نوشته به تفصیل شرح داده شده که در موارد متعدد برنامه‌های مالی و اقتصادی این شورا، به خاطر بی‌کفایتی در مدیریت یا فساد

آن به نشانی www.hamaynk.com مراجعه کنید.

نقش بلاگ‌ها و شبکه‌های اجتماعی در انتخابات آینده ارمنستان

در ارمنستان در سال ۲۰۱۲ انتخابات پارلمانی و در سال ۲۰۱۳ انتخابات ریاست جمهوری برگزار خواهد شد. پیش‌بینی می‌شود در رقابت‌های انتخاباتی شبکه‌های اجتماعی و وبلاگ‌نویسی نقش مهمی بازی کنند. امروز ۱۸۴ هزار نفر از شهروندان جمهوری ارمنستان عضو فیس‌بوک هستند، یعنی بیش از شش در صد جمعیت کشور. سخن گفتن با این تعداد مخاطب برای هر سیاستمداری یک آرزو و یک فرصت بی‌نظیر است. نخست وزیر ارمنستان، رئیس مجلس این کشور و شهردار ایروان در فیس‌بوک صفحه دارند. همین طور تعدادی از نمایندگان مجلس قانونگذاری کشور.

وبلاگ قالب کم‌مخاطب‌تری است، اما در عوض می‌تواند تحلیلی‌تر و جدی‌تر باشد. وبلاگ رئیس جمهور ارمنستان در سال ۲۰۰۸ کار خود را شروع کرد، اما امروز چندان فعال نیست. وبلاگ نخست وزیر ارمنستان اما هنوز هم کار می‌کند.

به هر رو وبلاگ و شبکه‌های اجتماعی ابزار قدرتمندی در رقابت‌های انتخاباتی هستند و کارشناسان به احزاب و رجال سیاسی توصیه می‌کنند سیاست‌های دراز مدت خود را برای بهره‌برداری عاقلانه از این ابزار تدوین کنند.

دیگر نیست، بلکه رویدادی است استراتژیک و سرنوشت ساز. بخش‌هایی از این مقاله در صفحات ارمنی این شماره منتشر شده است.

سرنوشت نقاشی‌های ناپدید شده موزه وانک

بعد از انتشار دومین اطلاعیه شورای خلیفه‌گری اصفهان درباره مینیاتورها و نقاشی‌های موزه وانک که در لندن برای فروش عرضه شده بودند، و وعده‌ای که برای یافتن تابلوها و افشای نام عاملین در آن داده بودند، خبر جدیدی در این باره منتشر نشده است. امیدواریم که تحقیقات برای یافتن مجرمان هرچه زودتر به نتیجه خواهد رسید و اطلاعات دقیق‌تری در این باره در اختیار افکار عمومی قرار خواهد گرفت. اما مسئله مهم‌تری که در این زمینه مطرح شده، وضعیت دیگر اشیایی است که در موزه نگاهداری می‌شوند. اشیاء و آثار هنری‌ای که علاوه بر ارزش فرهنگی و معنوی، ارزش اقتصادی دارند و با توجه به شیوه اداره موزه و ناتوانی مسئولان آن در تأیید سریع حضور یا غیاب این یا آن اثر، اینک سرنوشت‌شان نگران کننده است. انتظار می‌رود مسئولان موزه با اطلاع‌رسانی در این زمینه و با انجام مصاحبه‌هایی با مطبوعات ارمنی زبان کشور، اطلاعات موثق و دقیقی در این زمینه در اختیار افکار عمومی قرار دهند.

هاماینک: یک سایت ارمنی-ایرانی جدید

در سال‌های اخیر حضور سایت‌های ارمنی‌زبان تحول مهمی در زمینه اطلاع‌رسانی درونی جامعه ارمنه ایران بازی کرده است. سایت ایران‌هایر (ارمنه ایران) چند سال پیش کار خود را آغاز کرد، کمتر از یک سال از راه‌اندازی سایت هایل (آینه) می‌گذرد و اینک سایت هاماینک (جامعه) کار خود را آغاز کرده است. گفتنی است که سایت‌های مطبوعات چاپی نیز فعال هستند و در اطلاع‌رسانی به ایرانیان ارمنی‌ای که به کشورهای دیگر مهاجرت کرده‌اند نقش مهمی بازی می‌کنند.

هاماینک بخش فارسی هم دارد و در مورد مسائل ارمنستان و جامعه ارمنه به مخاطبان فارسی‌زبان نیز اطلاع‌رسانی می‌کند. برای آشنایی بیشتر با این سایت می‌توانید به خود



"نسل‌کشی ارمنه و کوشش‌هایی که برای شناسایی این نسل‌کشی به عمل می‌آید، سیاست و اندیشه سیاسی ارمنستان و دیاسپورا را در فراگرفته است. کنار آمدن با این فاجعه به چندین دهه نیاز داشت، اما هنوز هم نمی‌توانیم بگوئیم که بر اوضاع مسلط شده‌ایم. ما باید آنچه را روی داده بود نخست برای خودمان باز می‌گفتیم، بعد برای دنیا. برخی‌ها شروع به مطالعه دلایل سیاست نسل‌کشی ترکیه عثمانی کرده‌اند. در عین حال ما به این نتیجه رسیده‌ایم که شناسایی بین‌المللی نسل‌کشی ارمنه آن زمینه‌ای است که باید نیروهای خود را در آن متمرکز کنیم. انتظار داریم ملت‌های دیگر به کوشش‌های ما برای شناسایی قتل عام کمک کنند چون خودشان هم می‌توانند از نسل‌کشی ارمنه، از تاریخ ما، درس بگیرند. اما در این گیرودار کوتاهی کرده‌ایم که یک پرسش بسیار مهم را از خودمان بیرسیم. وقتی سران امپراتوری عثمانی وقت تصمیم گرفتند که ملتی را نابود کنند، چرا آن‌ها فکر کردند که می‌توانند در مقیاسی چنان گسترده کشتارها و تبعیدها را عملی سازند."

پاسخ لیبرالی‌دیان به این پرسش این است که چون ارمنه در سرزمین آباجدادی خود به اقلیت تبدیل شده بودند. در یک کلام: مهاجرت. یعنی همان اتفاقی که امروز دارد می‌افتد. لیبرالی‌دیان هشدار می‌دهد که این امر صرفاً مشکلی در میان مشکلات



در نخستین سال‌های استقلال جمهوری ارمنستان پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۷، ژیرایر لیباریدیان مشاور ارشد لئون ترپتروسیان (نخستین رئیس‌جمهور ارمنستان) در امور امنیت ملی بود. بعد از استعفای ترپتروسیان او به ایالات متحده رفت و در آن‌جا به تدریس در دانشگاه میشیگان و پژوهش در زمینه تاریخ و سیاست ارمنستان و منطقه قفقاز مشغول شد، کاری که پیش از ورود به سیاست عملی به آن می‌پرداخت. او از بنیان‌گذاران و مدیر مؤسسه مطالعات ارمنی معاصر (انستیتوی زوریان)، سردبیر نشریه *آرمنیان ریویو* و مدیر بایگانی اسناد حزب داشناکسوتیون در بوستون بود.

لیباریدیان مؤلف چند کتاب مهم به زبان انگلیسی درباره ارمنستان و ارامنه است با عنوان‌های *ارمنستان مدرن: مردم، ملت و حکومت* (۲۰۰۴)، *چالش‌های دولت: اندیشه سیاسی ارمنی/از استقلال به بعد* (۱۹۹۹) و *ارمنستان در گذرگاه: دموکراسی و ملیت در دوران مابعد شوروی* (۱۹۹۱). لیباریدیان کتابی در دست نگارش دارد درباره مناقشه قره‌باغ که برای تحقیقات آن اخیراً به آذربایجان مسافرت کرده است. اخیراً مقاله مفصلی در مطبوعات ارمنستان هم منتشر کرده است که در آن بزرگ‌ترین خطر برای ارمنستان امروز را مهاجرت گسترده به خارج و خالی شدن کشور می‌داند، امری که گمان می‌کند مسؤولان کشور دست کم گرفته‌اند. در همین راستا او معتقد است که اگر در اوائل سده بیستم جمعیت ایالات ارمنی‌نشین امپراتوری عثمانی به سبب مهاجرت کاهش نمی‌یافت، ترک‌های جوان نمی‌توانستند به این آسانی برنامه قتل عام ارامنه را اجرا کنند.

نوشته زیر گزارشی است از یکی از مصاحبه‌های سال گذشته لیباریدیان. او در این مصاحبه به اظهارنظر درباره مناسبات ارمنستان و ترکیه، امضای پروتکل‌هایی بین دو کشور و در نهایت شکست مذاکرات و رویکرد دولت‌های ارمنستان در این زمینه پرداخته است. برای آشنایی با دیدگاه‌های او ترجمه این مصاحبه را در این جا نقل می‌کنیم.

ژیرایر لیباریدیان: مرز ارمنستان و ترکیه هرگز باز نبوده است

گئورگ استامبولتسیان

او با اشاره به بخش مشخصی از بیانات سرکیسیان که وی در آن از همتای ترکیه‌ای خود تشکر کرده است، گفت: "سرکیسیان از رئیس‌جمهور عبدالله گل تشکر می‌کند. در این صورت مسؤول شکست مذاکرات کیست؟ باقی می‌ماند نخست‌وزیر اردوغان و وزیر امور خارجه داووت اغلو. به نظر می‌رسد در ترکیه نسبت به این موضوع دو

پروتکل‌های امضا شده با ترکیه را متوقف کرده است. هیچ چیز تازه‌ای وجود ندارد: ارمنستان روند مذاکرات را ترک نمی‌کند، رئیس‌جمهور به امضای خود متعهد است و می‌گوید مشاوره‌ها باید ادامه پیدا کنند. با این اظهار نظر‌ها به سیاست موجود جنبه رسمی داده می‌شود. به علاوه، این اظهار نظر بیش تر برای مصرف داخلی است."

به نظر مشاور ارشد اسبق رئیس‌جمهور ارمنستان و قائم مقام وزیر امور خارجه در دوران ریاست جمهوری لئون ترپتروسیان، اظهار نظر‌های سرژ سرکیسیان در مورد توقف روند مذاکره بیشتر مصرف داخلی داشته است. در مصاحبه اختصاصی با رادیو آزادی لیباریدیان گفته است: "در عمل، ارمنستان هم اکنون

قاتل هراند دینک روزنامه‌نگار ارمنی در ترکیه به زندان محکوم شد

هراند دینک در سال ۲۰۰۷ در شهر استانبول در برابر دفتر هفته نامه آگوس به ضرب دو گلوله کشته شد

یک شهروند ترکیه که هراند دینک، روزنامه نگار ارمنی این کشور را به ضرب گلوله کشته بود، توسط دادگاهی در استانبول به بیش از ۲۲ سال زندان محکوم شده است.

اوگون ساماس هنگامی که در ژانویه سال ۲۰۰۷ مرتکب این قتل شد، نوجوانی بیکار بود.

هراند دینک در هنگام مرگ سردبیر نشریه آگوس بود که مطالب آن به دو زبان انگلیسی و ترکی منتشر می شد.

هراند دینک در مقالات جنجال برانگیز خود، کشتار ارمنه در وایسین روزهای امپراتوری عثمانی را قتل عام توصیف کرده و خشم ملی گرایان ترکیه را برانگیخته بود.

او روز نوزدهم ژانویه آن سال در شهر استانبول در برابر دفتر هفته نامه آگوس به ضرب دو گلوله کشته شد.

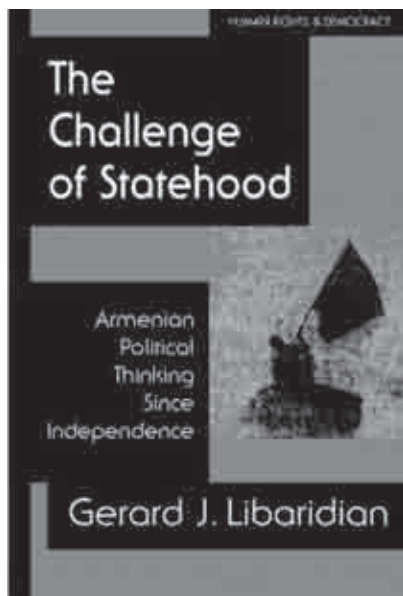
مراسم خاکسپاری هراند دینک روزنامه نگار ارمنی ترکیه در استانبول با حضور هزاران نفر از مردم این کشور برپا شد و عزاداران با خود پلاکاردهایی حمل می کردند که بر آنها "ما همه ارمنی هستیم" نوشته شده بود.



هراند دینک پیشتر در اکتبر ۲۰۰۵ پس از نوشتن مقاله ای درباره کشتار ارمنه به علت توهین به هویت ترک متهم شناخته شده بود.

صدور کیفرخواست علیه این روزنامه نگار ارمنی در ترکیه در شرایطی صورت گرفت که همان زمان اتهامات مشابهی علیه اورهان پاموک نویسنده نامدار ترک مطرح شده بود.

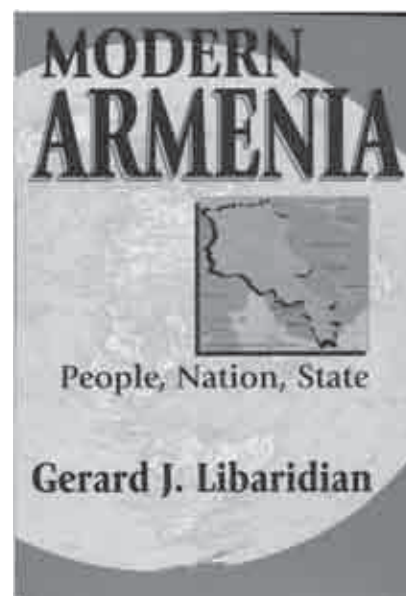
آقای پاموک در مصاحبه ای، دولت عثمانی را به کشتار ارمنه متهم کرده بود که این سخنان باعث شد او در دادگاه محاکمه شود.



را مطرح نکرده است. وقتی ده پانزده سال دیرتر چنین سندی را امضا می کنی، یک پیش شرط اضافی هم پیدا می شود. نمی دانم اگر ده پانزده سال دیگر طول بدهیم دیگر چه پیش شرطی مطرح می شود."

لیباریدیان در مورد مسأله قره‌باغ اعتقاد دارد: "نظر شخصی من این است که نخست باید مسأله قره‌باغ را به طور ریشه‌ای حل کرد و بعد از آن به ترکیه، ایران و روسیه پرداخت. گره اصلی در قره‌باغ است. مسأله ارمنستان و ترکیه عمدتاً مسأله روان‌شناختی است. در موضوع قره‌باغ هم عامل روان‌شناختی مؤثر است، اما در آن‌جا موضوع اهمیت استراتژیک دارد."

لیباریدیان بر این باور است که سرژ سرکیسیان برخلاف سلف خود تمایل دارد مسائل منطقه‌ای حل و فصل شوند: "وقتی در سال ۱۹۹۸ روبرت کوچاریان سرکار آمد، فهمیدم که دیگر نه مسأله ترکیه و ارمنستان حل خواهد شد و نه مسأله قره‌باغ. می‌دانستم بر خلاف تصور برخی‌ها، مخصوصاً در واشنگتن، روبرت کوچاریان هیچ مسأله‌ای را حل نخواهد کرد. این برای من روشن بود، آن هم نه تنها به این دلیل که شخص او را می‌شناختم، بلکه همچنین به سبب طرز فکر او. سرژ سرکیسیان با کوچاریان فرق دارد. اما او در موضع ضعف قرار دارد و به نظر من دور و برش را آدم‌های محدودی گرفته‌اند که من نمی‌دانم چه‌طور می‌خواهد کار کند. با این همه بر این باورم که سرکیسیان به طور کلی می‌خواهد مسائل را حل کند."



رویکرد سیاسی وجود دارد؛ گل می‌خواهد مسأله مذاکرات دوجانبه ارمنستان و ترکیه را از مسأله قره‌باغ جدا کند. دیگران نمی‌توانند این دو موضوع را از هم جدا کنند. البته از نظر سیاسی این جدایی کار دشواری است، همان‌طور که در نخستین سال‌های استقلال جمهوری ارمنستان برای ما هم دشوار بود. نشست پای میز مذاکره با ترکیه بدون پیش شرط و بدون جدا کردن مسأله شناسایی قتل عام ارمنه از گسترش روابط دیپلماتیک، برای ما هم دشوار بود."

لیباریدیان با عطف توجه به وضعیت سال‌های ۱۹۹۰، گفته است: "این تصور که تا سال ۱۹۹۳ مرز ترکیه و ارمنستان باز بود غلط است. در دوره شوروی این مرز هفته‌ای یک بار باز می‌شد تا قطار مسافری به ترکیه برود. بعد از فروپاشی شوروی رفت‌وآمد این قطار هم متوقف شد. بعد از آن مرز چند بار باز شد. در سال ۱۹۹۲ با دستور ویژه اجازه داده شد محموله گندم ۵۲ هزار تنی که از اروپا از راه ترکیه ارسال شده بود از طریق مرز دو کشور وارد ارمنستان شود. چند بار هم دولت ترکیه مرز را برای من گشود تا بتوانم برای شرکت در مذاکرات از آن عبور کنم. به طور کلی می‌توان گفت مرز ارمنستان و ترکیه همیشه بسته بوده است."

به نظر لیباریدیان دشوار بتوان گفت که به درازا کشیدن مذاکرات بین آنکارا و ایروان به سود ارمنستان باشد: "اگر ما ده سال زودتر روابطمان را با ترکیه بهبود می‌بخشیدیم، امروز اوضاع متفاوت بود. من شش هفت سال با ترک‌ها مذاکره کرده‌ام و در تمام این مدت مسأله کمیته تاریخ‌نگاران مطرح نشده است، ترکیه یک بار هم چنین پیش‌شرطی

زندگی فرهنگی ارمنیان باکو

ارمنیان از سال‌های هفتاد سده ۱۹م. در زندگی فرهنگی شهر باکو حضور یافتند. هنر تأثر این شهر بیش از هر چیز به دلیل حضور ارمنیان پیشرفت کرد.

تأثر ارمنیان باکو در سال ۱۸۷۰م. آغاز به کار کرد، و آن زمانی بود که در خانه یکی از ثروتمندان ارمنی شهر به نام کراسیلنیکیان یک گروه تأثر از دانش‌آموزان دبیرستان به رهبری آواگ گریگوریانس تشکیل شد. این گروه جنب و جوشی در تأثر باکو پدید آورد. تا پیش از آن، عمدتاً روس‌ها در تأثر فعالیت داشتند. رهبری این گروه از سال ۱۸۷۱م. با گئورگ امیراقیان بود. این گروه در طول فعالیت خود نمایش‌نامه‌هایی از جمله نرسس بزرگ اثر وانانداتسی، دروغ/ز پنجاه سکه طلای گم شده اثر آلا داتیان، جاق و ویران و باز هم یک قربانی اثر سوندوکیان و رهنزان اثر شیلر را اجرا کرد.

در گروه‌های تأثر ارمنیان باکو بازیگران نامداری اجرای نقش کرده‌اند. این بازیگران تأثیر چشمگیری بر ذهنیت مردم باکو گذاشتند. ارمنیان غیر از آثار کلاسیک و معاصر ارمنی، معروف‌ترین نمایش‌نامه‌های نویسندگان روس و اروپایی را نیز به صحنه می‌بردند.

در سال ۱۹۰۶م. «انجمن فرهنگی ارمنیان» با تلاش ک. خادیسیان، فعال اجتماعی و سیاسی ارمنی، در باکو بنیان نهاده شد. هدف این انجمن گسترش شبکه مدارس عمومی و تخصصی، کمک به چاپ کتاب‌های تألیفی و ترجمه‌ای، پیشرفت زبان ارمنی، تأثر، موسیقی، مجسمه سازی و معماری بود. این انجمن برنامه‌های سرود و تأثر برگزار می‌کرد، گروه‌های سرود و تأثر تشکیل می‌داد و به گسترش تأثر ارمنیان در باکو یاری می‌رساند. با ابتکار گروه هنری این انجمن در سال ۱۹۱۲م. در قفقاز نخستین بار یک اپرای کمدی اثر چوخاجیان به اجرا درآمد. فعالیت انجمن فرهنگی ارمنیان باکو در سپتامبر ۱۹۱۸م. در پی کشتار ارمنیان باکو پایان یافت.

در سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۱۰م. مجله‌ای به نام تأثر و موسیقی به ابتکار و سردبیری آنتون مائیلیان در باکو منتشر می‌شد و مردم را با فعالیت‌های فرهنگی ارمنیان باکو آشنا می‌کرد. در سال ۱۹۲۰م. مائیلیان رهبری استودیوی تأثر و موسیقی

شرقی را با بخش‌های ارمنی، آذربایجانی و روسی بر عهده داشت. این استودیو در سال‌های بعد «بنیاد زاره» نامیده شد و تبدیل به آموزشگاه تأثر شد. او در عین حال رئیس کنسرواتوار شرقی باکو و رهبر استودیوی موسیقی و نمایش بانوان آذربایجانی بود. مائیلیان برای کودکان نیز اپرت و اپرا نوشته و برای نمایش‌های تأثر ارمنی و آذربایجانی موسیقی ساخته است. آهنگ ساز معروف انوشاوان ترغوندیان نیز در باکو زندگی و فعالیت کرده و در سال‌های ۱۹۳۸-۱۹۳۴م. رئیس کنسرواتوار باکو بوده است.

عاشوق‌ها نیز در موسیقی ارمنیان باکو جایگاه خاصی داشته‌اند. آن‌ها از خانه به خانه می‌گشتند و در مسابقات عاشوق‌ها شرکت می‌کردند. معروف‌ترین آن‌ها عاشوق دونی بود که استاد و آموزگار عاشوق‌های آن دوره شمرده می‌شد. عاشوق صیاد (پتروس ماداتیان) که در سده ۱۹م. می‌زیست نیز آوازه‌ای بلند داشت.

از سال ۱۹۲۰ میلادی آ. ایانوسیان، رهبر ارکستر، نقش بزرگی در موسیقی باکو ایفا کرد. او بود که نخستین گروه نوازندگان موسیقی محلی آذربایجانی را بنیان نهاد.

ارمنیان در عرصه هنرهای تجسمی نیز در شهر باکو حضور گسترده داشته‌اند. در آن‌جا نمایشگاه نقاشی باشینجاقیان (۱۸۸۵م.) و سورنیان (۱۹۰۱م.) بر پا شد. این نمایشگاه‌ها رویداد بزرگی در زندگی فرهنگی شهر شمرده می‌شد. در مدارس ارمنی شهر درس نقاشی به عنوان درسی مستقل تدریس می‌شد.

طراح نشانه جمهوری آذربایجان شوروی نیز نقاش و گرافیکست ارمنی ر. شخکیان بود. نقاش آ. هوانسیان نزدیک به نیم سده در آموزشگاه هنر باکو نقاشی تدریس کرده و در میان اندیشوران باکو بسیار احترام داشت.

نشریات ارمنی باکو

در سال ۱۸۶۴م. در باکو «سازمان خیریه ارمنیان» بنیان نهاده شد. با تلاش این سازمان نخستین چاپ‌خانه ارمنی باکو در ۱۸۷۰م. تأسیس شد. با حروفی که از چاپ‌خانه «انفاجیان» تفلیس آوردند چندین کتاب به زبان ارمنی چاپ شد. چاپ‌خانه‌های آقای قصابیانس نیز در سال

۱۸۷۶م. کار خود را آغاز کردند.

در باکو در سال‌های ۱۸۸۰م. نیز دو چاپ‌خانه ارمنی توسط تره‌هوانسیان و قصابیان، و در سال‌های ۱۸۹۰ میلادی دو چاپ‌خانه دیگر، یکی توسط شهبازیان و دیگری به نام «آرور» تأسیس شد.

با تلاش سازمان خیریه ارمنیان باکو موزه نیز گشایش یافت و دست‌نوشته‌ها، کتاب‌های قدیمی و آرشو خصوصی فعالان ارمنی جمع‌آوری شد.



در سال ۱۸۷۰م. کتاب‌خانه‌ای تأسیس شد و در جوار آن از سال ۱۸۸۰م. سالن مطالعه نیز آغاز به کار

کرد. در این کتاب‌خانه دو تن از نامداران فرهنگ ارمنی به نام‌های آلكساندر شیروان‌زاده (نویسنده) و لئو (تاریخ‌شناس) کار کرده‌اند. در سال ۱۹۱۴م. این کتاب‌خانه دارای ۲۱۸۰۰ جلد کتاب بود و ۶۸ عنوان نشریه دریافت می‌کرد. از سال ۱۸۹۴م نیز در جوار کتاب‌خانه یک بنیاد ادبی تأسیس شد.

در کل، در سال‌های ۱۹۲۰-۱۸۷۲م در باکو نزدیک به ۳۰۰ عنوان کتاب، کتاب درسی و خبرنامه ارمنی چاپ شده که بیش‌تر آن‌ها به زبان ارمنی نوین بوده است.

منبع: www.baku.am

ترجمه و تلخیص: گارون سرکیسیان

نگاهی به کتاب يك روز مانده به عيد پاك نوشته‌ی زویا پیرزاد

روبرت صافاریان



می‌برد. کار به مهاجرت آلتوش از کشور و دق مرگ شدن مادرش می‌انجامد. در فصل سوم هم ماجرای طرد دانیک، همکار ادموند در مدرسه، به خاطر عشقش به مردی مسلمان را داریم.

موضوع ستم بر زنان، مخصوصاً در فصل نخست و در مناسبات پدر و مادر ادموند تجلی پیدا می‌کند. مادر ادموند از زیباترین شخصیت‌های زن ادبیات ماست که با ایجاز و استادی پرداخته شده است؛ زنی سودایی، که در چنگال مردی سطحی گرفتار آمده که کوچک‌ترین استعدادی برای درک زیبایی و ظرافت ندارد. زنی که به شکل مبهمی از آشپزی و خانه‌داری بیزار است، ساعت‌ها دست زیر چانه جلوی پنجره می‌نشیند و بیرون را تماشا می‌کند، از زخم زبان بستگان شوهرش در مورد ناتوانی در خوب درست کردن دلمه رنج می‌برد، دوست دارد متفاوت باشد، گل‌دوزی‌های زیبایی می‌دوزد اما آن‌ها را به کسی نشان نمی‌دهد، دوست دارد شبی را با پسرش در هتل بگذراند. گویی محیط خانه و بستگان و جامعه، چیزی را درون این زن نابود می‌کند.

به این ترتیب، دو تم ستم بر زنان و دشواری‌های ازدواج بین‌قومی یا ازدواج‌های مختلط، با هم ترکیب می‌شوند و کتاب یک روز مانده به عيد پاك را به یکی از رویدادهای نادر ادبیات داستانی ما بدل می‌سازند. حسن مهم کتاب این است که یک جور نگاه از درون است، هم به این معنا که نویسنده جامعه‌ای که توصیف می‌کند را از درون می‌شناسد، و هم به این معنا که در عین حال از یک تجربه زیسته و درونی صحبت می‌کند.

نگاهی به عنوان‌های سه فصل کتاب، مؤید این امر است.

مهم‌ترین تمی که در داستان زندگی ادموند دنبال می‌شود، مسأله‌ی تابوی ازدواج با غیر، در جامعه‌ی بسته ارامنه (همانند بسیاری از جوامع قومی دیگر) و وجه غیرانسانی، غیرطبیعی و تحمیلی آن است. این امر در ضمن آمیخته است با ستمی که در جوامع سنتی، از جمله در جامعه‌ی مطرح شده در کتاب، بر زنان می‌رود. این البته تم اصلی تقریباً تمامی داستان‌های دو کتاب پیشین زویا پیرزاد (مثل همه عصرها) و طعم گس خرمالو هم هست، با این تفاوت که او در آن کتاب‌ها چیزی از ارمنی بودن خود بروز نداده است. اما در يك روز مانده به عيد پاك آشنایی او با جزئیات فرهنگ و روحیات ارامنه نقش مهمی در ساختن فضای عاطفی قصه دارد (و شاید برای خواننده غیرارمنی درک رویدادهای داستان دشوار باشد). تم اصلی در هر سه فصل، برجسته است و رویدادها و صف‌آرایی شخصیت‌ها بر محور آن انجام گرفته است:

در فصل یکم، رابطه ادموند با طاهره، دختر سرایدار مسلمان، و واکنش‌های اطرافیان از بچه‌ها گرفته تا بزرگ‌ترها را نسبت به این موضوع داریم. ماجرای که بین مدیر ارمنی مؤمن مدرسه با زن سرایدار اتفاق می‌افتد و کم و کیف آن زیاد گشوده نمی‌شود و فشاری که از بابت این "رسوایی" بر مدیر مدرسه وارد می‌شود در خدمت همین تم است.

فصل دوم پیرامون ازدواج آلتوش، دختر ادموند، با بهزد می‌گردد و رنجی که مارتا، زن ادموند بابت "رسوایی" ازدواج دخترش با غیر

کتاب صد صفحه‌ای يك روز مانده به عيد پاك از سه فصل تشکیل شده است: هسته‌های آلبالو ۴۱ صفحه، گوش‌ماهی‌ها ۳۴ صفحه، بنفشه‌های سفید ۲۵ صفحه

هر فصل، يك روز یا روزهایی از زندگی و تفکرات ادموند، قهرمان و راوی داستان را شرح می‌دهد. وجه مشترک این روزها این است که روزهای پیش از عيد پاك هستند. در فصل اول، ادموند پسر بچه‌ای دوازده ساله است، در فصل دوم مردی میانسال است که زن و دختری دانشجو دارد و در فصل سوم، که داستان فاصله زمانی کم‌تری با فصل دوم دارد، ادموند تنها زندگی می‌کند؛ همسرش مرده و دخترش مهاجرت کرده است. پس با داستانی بیوگرافیک سروکار داریم. به راستی هم پس از پایان داستان خواننده می‌تواند زندگی ادموند را از کودکی تا آستانه‌ی سالخوردگی در ذهن خود باز بیافریند. اما داستان این زندگی، تنها داستان وقایع مادی زندگی ادموند نیست، بلکه بیش از آن داستان زندگی احساسی ادموند است.

فصل نخست، بنیان کتاب است. تقریباً تمامی تم‌های اصلی کتاب در همین چهل صفحه نخست طرح می‌شوند و در فصل‌های بعدی به دفعات به اشیاء، مضامین و شخصیت‌هایی که در این قسمت ساخته شده‌اند رجوع می‌شود. به واقع این فصل در ۴۱ صفحه پایان نمی‌گیرد و در بخش‌های بعدی به شکل فلاش‌بک‌های متعدد ادامه پیدا می‌کند، که امر غریبی نیست، کما این که کودکی‌مان همواره پس ذهن‌مان و در تمام عمر همراه‌مان است.

اشیاء، نقش مهمی در به هم بستن قسمت‌های داستان دارند. انگیزه یادآوری گذشته، معمولاً دیدن يك شیء یا شنیدن حرفی است، و این شگرد مناسبی است برای ایجاز و حذف قسمت‌های نالازم زندگی ادموند (به لحاظ ارزش تماتیک) و در عوض عطف توجه به قسمت‌های مهم زندگی او. اشیاء در سرتاسر کتاب بار عاطفی قوی دارند،

دو افسانه از کتاب تازه منتشر شده قصه‌ها و افسانه‌های ارمنی به ترجمه آندرانیک خچومیان



مشخصات کتاب:

قصه‌ها و افسانه‌های ارمنی

مؤلفان: هوهانس تومانیان، قازاروس آقایان، سورن آیوازیان

مترجم: آندرانیک خچومیان

نشر افراز، ۱۳۸۹

۱۲۷ صفحه

بها: ۳۳۰۰ تومان

هوهانس تومانیان (۱۸۶۹-۱۹۲۳)

هوهانس تومانیان شاعر و نویسنده پرآوازه ارمنی را یکی از بنیان‌گذاران ادبیات ملی ارمنی قلمداد می‌کنند. او در ۱۹ فوریه سال ۱۸۶۹ در روستای دسِک، در منطقه لری ارمنستان چشم به جهان گشود.

این شاعر ارزنده ارمنی، اولین مجموعه شعرش را در سال ۱۸۸۰ در سن یازده سالگی منتشر کرد و باعث حیرت همگان شد.

مجموعه آثار او در شش جلد، توسط آکادمی علوم و ادبیات ارمنستان انتشار یافته و بسیاری از آثار او توسط همین قلم به زبان‌های چند کشور جهان، و توسط احمد نوری‌زاده و دیگران به فارسی ترجمه شده است. از آثار او اپرا، نمایش‌نامه و فیلم‌نامه‌های متعددی اقتباس شده است.

هوهانس تومانیان در سال ۱۹۲۳ چشم از جهان فرو بست. دو قصه‌ی *رویا به دم بریده* و *آدم‌نادران* از آثاری هستند که او بر اساس داستان‌های فولکلور ارمنه نوشته است.

آدم‌نادران

روزی روزگاری مرد فقیری بود، هر چه کار می‌کرد، هر چه زحمت می‌کشید، باز همچنان فقیر بود که بود.

این مرد فقیر، روزی ناامید بلند شد و گفت که باید بروم و خدا را پیدا کنم، تا بدانم کی از این فقر و فلاکت خلاص می‌شوم. باید از خدا چیزی برای خود درخواست کنم و راه افتاد و رفت.

بین راه گرگی دید. گرگ پرسید:

- بیا نزدیک‌تر آدمیزاد، کجا می‌روی؟

مرد فقیر جواب داد:

- پیش خدا می‌روم، دردی دارم که باید به او بگویم.

گرگ خواهش کرد:

- حالا که پیش خدا می‌روی، به او بگو یک گرگ گرسنه‌ای هم هست که شب و روز در کوه‌ها و دره‌ها می‌گردد و چیزی برای خوردن پیدا نمی‌کند. بگو تا کی باید گرسنه بماند. حالا که خلقت کرده‌ای چرا غذا به او نمی‌رسانی؟

- باشد، می‌گویم.

مرد فقیر این را گفت و به راهش ادامه داد. زیاد رفته بود یا کم، کسی نمی‌داند اما بین راه دختر زیبایی را دید. دختر پرسید:

- کجا می‌روی برادر؟

- پیش خدا می‌روم.

- وقتی خدا را دیدی، به او بگو چنین دختری هست؛ جوان و سالم و ثروتمند، اما نمی‌تواند خوشبخت و خوشحال باشد. بگو چه باید بکند.

- می‌گویم.

مسافر ما به دختر قول داد و رفت. به درختی رسید. با این که کنار جویبار بود، ولی خشکیده بود.

- آهای مسافر، کجا می‌روی؟

- پیش خدا می‌روم.

- حال که چنین است، بایست تا دو کلام حرف هم من بگویم. وقتی خدا را دیدی، بگو این چه کاری است؟ کنار جویبار زلال قرار دارم اما تابستان و زمستان خشکیده هستم، کی من هم سبز می‌شوم؟

مرد فقیر حرف‌های درخت را هم گوش کرد و به راهش ادامه داد.

رفت و رفت تا خدا را پیدا کرد. خدا با ظاهر مرد پیر، زیر صخره‌ای بزرگ، تکیه داده و نشسته بود.

مرد فقیر در برابر خدا ایستاد و گفت:

- روز به‌خیر.

خدا جواب داد:

- آمدنت به‌خیر باشد. چه می‌خواهی؟

- می‌خواهم بگویم که همه را برابر در نظر داشته

باشی. به یکی شوکت و جلال و به دیگری فقر و فلاکت ارزانی مدار. من خیلی کار می‌کنم، خیلی زحمت می‌کشم، ولی باز نمی‌توانم یک شکم سیر سر بر زمین گذارم. اما خیلی‌ها که به اندازه نصف من هم کار نمی‌کنند ثروتمند و راحت زندگی می‌کنند.

خدا گفت: خیلی خب، برو تو هم ثروتمند می‌شوی، این بخت را به تو دادم. برو و لذت ببر.

- خداوند باز هم حرف‌هایی برای گفتن دارم. مرد فقیر گفته‌های گرگ گرسنه، دختر زیبارو و درخت خشکیده را هم بازگو کرد. خداوند جواب همه را داد. مرد فقیر تشکر کرد و به راه افتاد.

در راه برگشت به درخت خشکیده رسید. درخت پرسید:

- خدا برای من چه گفت؟

مرد فقیر جواب داد:

- خداوند گفت که در زیر پای تو طلا وجود دارد، تا آن طلاها را در نیآوری که ریشه‌هایت به خاک برسند، سبز نخواهی شد.

- خب پس کجا می‌روی؟ بیا این طلاها را در بیاور. هم به نفع تو است، هم به نفع من. تو ثروتمند می‌شوی من هم سبز می‌شوم.

- نه، من وقت ندارم، باید عجله کنم. خدا به من بخت ارزانی کرده. باید زود بروم بختم را به دست آورم و لذت ببرم.

مرد فقیر این را گفت و رفت.

بعد از آن دختر زیبارو راه را بر او بست و پرسید:

- برای من چه خبری آوردی؟

- خداوند گفت که تو باید شریک زندگی پیدا کنی، در آن صورت دیگر غمگین نخواهی بود، خوشبخت و خوشحال خواهی شد.

- حال که چنین است، تو شریک زندگی‌ام باش.

- نه من وقت شریک شدن با تو را ندارم. خداوند به من بخت ارزانی کرده، باید بروم پیدا کنم و لذت ببرم. مرد این را گفت و رفت.

گرگ گرسنه بین راه منتظر بود. همین که از دور مرد فقیر را دید، دوید و راه را بر او بست.

- خب خداوند چه گفت؟

- برادرم، پیش خدا که می‌رفتم، بعد از تو به یک دختر زیبارو و یک درخت خشکیده برخورد کردم. دختر خواست که از خدا بپرسم که چرا او نمی‌تواند خوشحال باشد، درخت هم گفت که از خدا بپرسم چرا او در بهار و تابستان خشکیده می‌ماند. حرف‌های آن‌ها را برای خدا تعریف کردم. خدا گفت به آن دختر بگو که یک شریک زندگی که سازگار با او باشد پیدا کند، اگر پیدا کرد خوشبخت می‌شود. به درخت هم بگو که زیر پای تو طلا وجود دارد، باید آن‌ها را در بیاورند تا ریشه‌هایش به آب برسد. آمدم به آن‌ها حرف‌های خدا را گفتم، درخت گفت

خب بیا و طلاها را در بیاور و ببر. دختر هم گفت که تو را شریک زندگی‌ام انتخاب می‌کنم. اما من گفتم نمی‌توانم، خدا به من بخت داده، باید بروم بخت خود را پیدا کنم و لذت ببرم.

گرگ گرسنه پرسید:

- ولی خداوند برای من چه گفت؟

- برای تو هم گفت که گرسنه می‌گرددی تا آدم نادانی را پیدا می‌کنی. او را می‌خوری و سیر می‌شوی.

- از تو نادان‌تر کجا می‌توانم پیدا کنم تا بخورم؟

گرگ این را گفت و مرد نادان را خورد...

روباه دم بریده

بود و نبود، پیرزن بود. پیرزن بزش را دوشید، شیر را همان‌جا گذاشت و رفت چوب و هیزم بیاورد آتش روشن کند و شیر را بجوشاند. روباهی آمد سرش را درون ظرف شیر کرد و از آن خورد. پیرزن سر بزنگاه رسید و با تبر زد و دم روباه را قطع کرد.

روباه دم بریده فرار کرد، روی تکه سنگی ایستاد و گفت:

- مادر بزرگ، مادر بزرگ، دُم رو بده وصلش کنم، بچسبونم، تا دوستانم نکن «کجا بودی روباه دم بریده».

پیرزن گفت: پس برو شیری رو که خوردی بیار.



تصویرسازی برگرفته از کتاب "افسانه‌ها"، هوانس تومانیان، تصویرساز: آکساندر گریگوریان، ۱۹۷۷، ایروان

روباه پیش گاو رفت.

- خانم گاو به من شیر بده، شیر رو بدم به پیرزن، پیرزن دُم رو پس بده، وصلش کنم، بچسبونم تا دوستانم نکن «کجا بودی روباه دم بریده».

گاو گفت: پس برو برام علف بیار.

روباه به علفزار رفت.

- آهای علفزار! به من علف بده، علف رو بدم به گاو، گاو به من شیر بده، شیر رو بدم به پیرزن، پیرزن دُم رو پس بده، وصلش کنم، بچسبونم تا دوستانم نکن «کجا بودی روباه دم بریده».

علفزار گفت: پس برو برام آب بیار.

روباه پیش چشمه رفت.

- چشمه آهای چشمه! به من آب بده، آب رو بدم به علفزار، علفزار به من علف بده، علف رو بدم به گاو، گاو به من شیر بده، شیر رو بدم به پیرزن، پیرزن دُم رو پس بده، وصلش کنم، بچسبونم تا دوستانم نکن «کجا بودی روباه دم بریده».

چشمه گفت: برو کوزه بیار.

روباه پیش دختری رفت.

- آهای دختر، دختر خانم، کوزه‌ت رو به من بده، کوزه رو بدم به چشمه، چشمه به من آب بده، آب رو بدم به علفزار، علفزار به من علف بده، علف رو بدم به گاو، گاو به من شیر بده، شیر رو بدم به پیرزن، پیرزن دُم رو پس بده، وصلش کنم بچسبونم تا دوستانم نکن «کجا بودی روباه دم بریده».

دختر گفت: پس برو برام منجوق بیار.

روباه پیش پیلهور رفت.

- آهای عمو پیلهور منجوق فروش، به من منجوق بده، منجوق رو بدم به دختر، دختر به من کوزه بده، کوزه رو بدم به چشمه، چشمه به من آب بده، آب رو بدم به علفزار، علفزار به من علف بده، علف رو بدم به گاو، گاو به من شیر بده، شیر رو بدم به پیرزن، پیرزن دُم رو پس بده، وصلش کنم بچسبونم تا دوستانم نکن «کجا بودی روباه دم بریده».

پیلهور گفت: برو برام تخم مرغ بیار.

روباه پیش مرغ رفت.

- خانم مرغ، خانم مرغ، به من یه تخم مرغ بده، تخم مرغ بدم به پیلهور، پیلهور به من منجوق بده، منجوق رو بدم به دختر، دختر به من کوزه بده، کوزه رو بدم به چشمه، چشمه به من آب بده، آب رو بدم به علفزار، علفزار به من علف بده، علف رو بدم به گاو، گاو به من شیر بده، شیر رو بدم به پیرزن، پیرزن دُم رو پس بده، وصلش کنم بچسبونم تا دوستانم نکن «کجا بودی روباه دم بریده».

- مرغ گفت: برو برام دونه بیار.

روباه پیش خرمن‌کوب رفت.

- عمو خرمن‌کوب، عمو خرمن‌کوب، به من دونه بده، دونه رو بدم به مرغ، مرغ به من تخم مرغ بده، تخم مرغ بدم به پیلهور، پیلهور به من منجوق بده، منجوق رو بدم به دختر، دختر به من کوزه بده، کوزه رو بدم به چشمه، چشمه به من آب بده، آب رو بدم به علفزار، علفزار به من علف بده، علف رو بدم به گاو، گاو به من شیر بده، شیر رو بدم به پیرزن، پیرزن دُم رو پس بده، وصلش کنم، بچسبونم تا دوستانم نکن «کجا بودی روباه دم بریده».

خرمن‌کوب دلش به حال روباه سوخت و یک مشت دانه به او داد. روباه دانه را به مرغ داد، مرغ به او تخم مرغ داد، تخم مرغ رو به پیلهور داد، پیلهور به او منجوق داد، منجوق رو به دختر داد، دختر به او کوزه داد، کوزه رو به چشمه داد، چشمه به او آب داد، آب رو به علفزار داد، علفزار به او علف داد، علف رو به گاو داد، گاو به او شیر داد، شیر رو به پیرزن داد، پیرزن دُمش را پس داد، دُمش رو وصل کرد و چسبوند، رفت تا پیش دوستاش برسه.

کانون هنر کافسجیان در قلب کاسکاد



در بنایی که با وجود ایده شهرسازی درخشانش، از نظر تزئینات و نما از رویکرد سنتی‌تری پیروی کرده است که با سنت‌های ملی ارمنی قرابت بیشتری دارد و برای مردم عادی قابل‌فهم‌تر است، ترکیب چندان هماهنگی نباشد.

اما از سوی دیگر می‌توان

گفت که این هم از آن ترکیب‌های پست‌مدرن دنیای امروز است که می‌کوشد سنتی را نگاه دارد و نور را با آن تلفیق کند. این ترکیب در این مورد خاص، به هم آمیختگی فرهنگ کلکسیونر دیاسپورایی با سلیقه بومی با رنگ و بوی کم‌وبیش سوسیالیست

بنای کاسکاد در مرکز ایروان، اینک یکی از مجموعه‌های هنری منحصر به فرد کشور را در خود جای داده است: کانون هنر کافسجیان، که به نام حامی مالی و بنیان‌گذار نیکوکار و هنردوست آمریکایی-ارمنی آن، جرال دل کافسجیان، به این نام خوانده می‌شود. کاسکاد خود بنای عجیبی است، با ایده زیبای پیوستن مرکز شهر ایروان به مناطق مرتفع‌تر شمال شهر به وسیله مجموعه‌ای از پلکان‌ها در بیرون، و پله‌های برقی در داخل بنا. داخل بنا دارای تعدادی سالن برای کاربردهای مختلف است و بیرون آن در هر طبقه با فواره‌ها و گل‌کاری تزئین شده است. این بنا اینک چند سال است به نمایش آثار هنری هنرمندان معاصر ارمنی و خارجی اختصاص یافته است. در حال حاضر در یکی از گالری‌های آن مجموعه آثار بلور و شیشه هنرمندان چک به نمایش گذاشته شده است و در گالری دیگر کار نقاش و مجسمه‌ساز معاصر ارمنی هاگوب هاگوپیان. سه تابلوی دیواری بزرگ درباره تاریخ ارمنستان (جنگ آوارایر و ابداع حروف ارمنی) که اثر گریگور خانجیان، دیگر هنرمند معاصر ارمنستان است در گالری دیگری جای گرفته‌اند. در منطقه سبز جلوی کاسکاد مجسمه‌های مدرن از آثار هنرمندان مشهور اروپا و آمریکا نصب شده است.

چنین می‌نماید که نصب آثار مدرن و آوانگارد غربی

رئالیستی و خلقی شوروی هم هست. وارد شدن به این موضوع که آیا این تلفیق متعادل بوده یا به زیان فرهنگ و سلیقه بومی انجام گرفته البته کار این نوشتار مختصر نیست.

ر.ص.



فرهنگ و هنر ارمنی موسیقی در خانواده‌ی پانوسیان

هویک میناسیان

چند کشور اروپایی کنسرت برگزار کرده و هنر خود را در کشورهای برون مرزی هم به نمایش گذاشته بود، ولی متأسفانه عمری بسیار کوتاه داشت و در جوانی در سال ۱۹۸۷ میلادی برابر با ۱۳۶۶ هجری شمسی در تهران رخت از جهان بریست.

پیکر این هنرمند توانا با اندوه فراوان بستگان و مردم شهر تهران در قبرستان ملی آرامنه بوستان خاوران تهران به خاک سپرده شد. از وی چند آلبوم باارزش موسیقی به یادگار مانده است. از ترانه‌های معروف ارمنی او می‌توان به *کالسکه*، *کاروان آمد*، *ببین بهاره*، *منو فراموش کردی* و ... اشاره کرد.

سمبات پانوسیان (۱۳۳۱-۱۳۷۳)



سمبات پانوسیان، یکی دیگر از فرزندان استاد باگرا پانوسیان، نیز از هنر بی بهره نبود. وی در سال ۱۹۵۲ میلادی برابر با ۱۳۳۱ هجری شمسی در تهران متولد شد و یکی از نوازندگان خوب گیتار بود و صدایی بسیار گیرا و دل‌نواز داشت. وی نیز در سن جوانی به سال ۱۹۹۴ میلادی برابر با ۱۳۷۳ هجری شمسی در تهران دار فانی را وداع گفته است. آرامگاه ابدی سمبات نیز در قبرستان ملی آرامنه بوستان خاوران تهران است.

بسیار خوبی تشکیل داد که سال‌ها در خدمت مردم شریف منطقه کزاز بود. او در بازیگری تأثیر نیز مهارت داشت و در چند نمایش به ایفای نقش پرداخت.

در سال ۱۹۸۵ میلادی به عنوان منشی در هیأت بازسازی کلیسای سورپ هاکوپ (یعقوب مقدّس) روستای کلاوه حضوری فعال داشت. سرانجام در ۲۶ اکتبر سال ۱۹۹۲ میلادی برابر با ۱۳۷۱ هجری شمسی در سن ۷۷ سالگی در تهران روی در نقاب خاک کشید.

پیکر این نوازنده و خواننده سرشناس با اندوه زیاد و در حضور انبوه جمعیت با مراسمی خاص در قبرستان ملی آرامنه بوستان خاوران تهران به خاک سپرده شد.

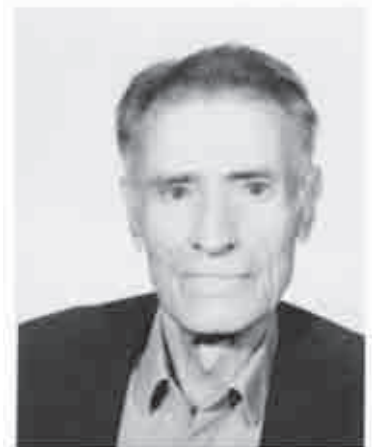
واروژ پانوسیان (۱۳۲۴ - ۱۳۶۶)



هنر نزد خانواده پانوسیان موروثی است. فرزند باگرا، ظهرا ب با نام مستعار واروژ در سال ۱۹۴۵ میلادی برابر با ۱۳۲۴ هجری شمسی در استان مرکزی در روستای کلاوه در خانواده هنردوست خود چشم به جهان گشود. وی یکی از نابغه‌های موسیقی جاز استان مرکزی بود. به دستگاه‌های موسیقی اصیل ایرانی و موسیقی مدرن جاز روز آشنایی کامل داشت و سال‌ها به عنوان نوازنده گیتار و خواننده با گروه‌های مختلف موسیقی به همکاری می‌کرد.

واروژ پانوسیان در تمام شهرهای ایران و نیز در

استاد باگرا پانوسیان (۱۲۹۴-۱۳۷۱)



باگرا پانوسیان یکی از مشهورترین نوازندگان تار و خوش‌صداترین خواننده‌ی استان مرکزی بود. وی در سال ۱۹۱۵ میلادی برابر با ۱۲۹۴ هجری شمسی در روستای کلاوه بخش شازند اراک در یک خانواده کشاورز ارمنی اهل هنر دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش نزد استاد مقام گرا قوسیان، معلم برجسته متولد ارمنستان، و زاکوس به پایان رساند، سپس چند سالی در همان مدرسه روستا و چند روستای دیگر منطقه کزاز به شغل معلمی پرداخت. پدر وی استاد ساقاقل، یکی از نوازندگان معروف سرنا در منطقه کزاز به شمار می‌رفت. باگرا پانوسیان نبوغ نوازندگی را از پدر به ارث برده و به تشویق وی وارد عرصه هنر شد. نوازندگی تار را نزد اساتید به نام منطقه فراگرفت، به طوری که بعدها به درجه استادی رسید.

استاد پانوسیان با تسلطی که به کلیه دستگاه‌های موسیقی اصیل ایرانی داشت چند سالی هم به تعلیم و آموزش هنر موسیقی به جوانان و هنرجویان علاقمند منطقه همت گماشت. باگرا صدای بسیار دلنشینی داشت و به همین دلیل در کنار نوازندگی تار به خوانندگی نیز می‌پرداخت. او در تمام شهرهای ایران کنسرت برگزار می‌کرد و باعث شادی دل‌های دوستدارانش می‌شد.

پانوسیان به درخواست مردم هنردوست منطقه کزاز، از بین هنرجویان خود گروه موسیقی سنتی

... از شاگردان مادام یلنا بوده؟

لیا خاچیکیان



تصاویر این نوشته از "یادنامه مادام یلنا آودیسیان به مناسبت چهل و پنجمین سالگرد فعالیت‌های هنری او" از انتشارات انجمن فارغ التحصیلان دبیرستانهای ارامنه (۱۳۵۳: تهران) گرفته شده است.

مهاجرت کردند و پس از مدتی از آن‌جا به شهر اودسای روسیه، جایی که یلنا پنج ساله امکان یافت استعداد و علاقه‌اش را در باله شکوفا کند، رفتند.

اغلب هنرمندان رشته رقص در میان ارامنه ایران از شاگردان مادام یلنا و دانش‌آموخته مدرسه رقص او بودند.

خانواده یلنا آودیسیان از ارامنه استانبول بودند. یلنا آودیسیان در سال ۱۹۱۰ در استانبول به دنیا آمد. در پی قتل‌عام ارمه در سال ۱۹۱۵، خانواده وی به بلغارستان



مادام یلنا همراه
آربی آوانسیان



مادام یلنا همراه شارل
آزناوور



صحنه‌ای از باله مرگ عقاب که توسط
گروهی از هنرجویان آموزشگاه مادام یلنا
اجرا شده

مادام یلنا در سال ۲۰۰۰ میلادی در لوس آنجلس بدروود حیات گفت. از او دو دختر با نام‌های لائورا و ژولیت برجای مانده که راه وی را ادامه می‌دهند.

افتخار بسیاری از هنرمندان و آموزگاران باله در این جمله نهفته است: "از شاگردان مادام یلنا بوده‌ام".

نمایی از باله گل شیراز که در سه پرده و با شرکت ۲۵۰ هنرجو بر صحنه آمد



در سال‌های بعد علاقه وی به تآتر آشکار می‌شود و در پی آن، به آموختن این هنرها روی می‌آورد. بار دیگر خانواده وی مهاجرت می‌کنند، این بار از روسیه به ارمنستان. و یلنا پس از ازدواج به تبریز آمده و در آن‌جا با گروه‌های تآتر محلی همکاری می‌کند.

بعدها که به تهران می‌آید و کلاس‌های باله خود را دایر می‌کند، به تعلیم این هنر به علاقمندان، و همچنین طراحی و اجرای باله بر اساس داستان‌های ایرانی مشغول می‌شود. از میان آثار وی می‌توان به گل شیراز، مرگ عقاب، فواره‌های میدان فردوسی و ... اشاره کرد.



گروه آواز آموزشگاه مادام یلنا

گروه هنرجویان خردسال آموزشگاه مادام یلنا

